**نگاهی به زندگی و روزگار ابوالحسن يغما جندقی 1161-1239خورشیدی گرد آوری،تصحیح و تلخیص از اسماعیل وفا یغمائی**

[](http://3.bp.blogspot.com/-mDe5--nP3PI/UhTj2uYk7xI/AAAAAAAAS34/08R_kKwlijo/s1600/yaghma.jpg)

**چه بارهاست به دوش از سبوی باده فروشم**  
**که بار منت سجاده برگرفت زدوشم**  
**صلاح و تقوی و پرهیز و عقل و دانش و هوشم**  
**به جرعه ای تو بخر!،کافرم اگر نفروشم**  
**امام شهر بپرداخت تن زخرقه هستی**  
**قبای عید مرا گو بیاورند! بپوشم**  
**16 ربيع الثاني از سال 1276 ه. ق. مطابق با بیست و یکم آبان 1238شمسی ومطابق با دوازده نوامبر 1859میلادی مطابق است با درگذشت ابوالحسن یغما جندقی شاعر نامدار و منتقد عصر قاجاریه که اینروزها**  
**نرمک نرمک و بیش از بیش نام وسخنش بر زبانها جاری میشود و تولدی نو در عرصه شعر ایران تولدی نو یافته است . برای شناخت شخصیتهای تاریخی و فرهنگی باید یکبار انان را در زمان حیات و بر زمینه کنش و واکنشهای تاریخی ف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی روزگار باز شناخت و بار دوم آنان را در روزگار معاصر  و تاثیر فرهنگی و... آنان در روزگاران پس از خود.**

**یغما جندقی را به عنوان یک شاعر و یک عنصر فرهنگی نخست باید در زمینه کنش و واکنشهای فرهنگ و ادب و بطور خاص در قلمرو شعر به تماشا نشست و به همین دلیل در گام نخست برای بازیابی یغما به تحولات ادبی روزگار او و زایش شعر او در این زمینه میپردازیم.**

|  |
| --- |
| **بازگشت به سبک خراسانی و طلوع یغما جندقی**  **پس از اینکه ادیبان و شاعران برجسته فارسی زبان ازسبک هندی خسته شدند، در**  **اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم گروهی از آنان با اجتماع در انجمن‌های ادبی آن زمان که به خصوص در شهراصفهان تشکیل میشد‌ شیوه‌های جدیدی را در معرض آزمایش و امتحان گذاردند،‌ اما در پایان پیروی از شیوه‌ی شعرای پیشین و به عبارت دیگر بازگشت به سبک خراسانی و تا حدودی سبک عراقی مورد قبول اکثر نام آوران این دوره گردید.** |

**در این میان کسی برجسته‌تر بود که بتواند به خوبی از حیث شکل و محتوی، از آثار پیشینیان اقتباس کند. آغاز کنندگان این راه آذر بیگدلی، سید محمد سحاب، عاشق اصفهانی، نشاط اصفهانی و بخصوص ملک الشعرا فتحعلی‌خان صبا بودند. شعرای نسل بعد همچون قاآنی، فروغی بسطامی، فتح الله خان شیبانی، یغمای جندقی و محمود خان ملک الشعرا ادامه دهندگان این راه بودند.**

**‌اما شعر یغما در بین آثار تمام این گویندگان ویژگی‌های خاصی دارد. مهمترین جنبه شعر او این است که یغما به طور کلی مانند سایر معاصران صرفا پیرو راه گذشتگان نیست. وی به لحاظ شکل و نوع اشعار، تغییراتی هر چند مختصر در شعر فارسی ایجاد نمود. برای نمونه باید از اشکال خاصی که برای مراثی و نوحه ها ابداع کرده است نام برد.**

**از لحاظ مضمون و محتویات اشعار نیز آثار یغما با هم عصران او کاملا متفاوت است. وی از مدیحه سرایی که حرفه اغلب شعرای دوره قاجاری بوده  و باعث تقرب آنان به دستگاه سلطنت و صدرات میگردیده اجتناب ورزیده است و از این نظر در کلیات مفصل او از قصیده که خاص مدیحه سرایان است خبری نیست. اما از قطعه و غزل و مرثیه و رباعی که هر یک در زمینه خاصی مورد استفاده شعرا قرار میگیرد مملو است.**

**او که از محیط اطراف خود دل زده است به همه مسایل با دیدی انتقادی  و هزل آمیز می‌نگریسته، لیکن در زمانه ای که هنوز از تحولات اساسی در جامعه خبری نیست و اجتماع در حالت سکون و سکوت چند صد ساله به سر میبرد، نمیتوان توقع داشت که افکار شاعری ناگهان و بدون توجه به واقعیات موجود  رنگ انقلابی به خود بگیرد. این است که می‌بینیم یغما با همه استعداد و ظرفیتی که برای تبیین مسایل سیاسی و اجتماعی و انتقادی داشته ، به دلیل نبود شرایط مناسب اجتماعی راه دیگری پیموده است که بیشتر ناظر به انتقاد از اشخاص مختلف یا شکایت از امرا و حکام وقت بوده و یا حداکثر قشر خاصی از جامعه را به بتد انتقاد گرفته و آن هم با بیانی هزل آمیز، کمتر در پی این بوده که مصائب و مشکلات را بطور بنیانی و عمیق بررسی نماید.**

**[](http://4.bp.blogspot.com/--wvXtfJnKYY/UhTrMLftsrI/AAAAAAAAS5c/Xzd1GpXWL68/s1600/z5.jpg)**

**با همه این اوصاف، او در زمان خود فردی ممتاز است که تماشاگر مغلوب حوادث نیست و سعی میکند که بدی ها و خوبی ها را جدا از هم ببیند و در شناساندن آنها به دیگران نیز کوشش نماید. کثرت اشعار هزل آمیز وی موجب شهرت یغما در این گونه شعر شده است. اما حقیقت این است که اگر دیوان یغما را از کلیه اشعار هجو و هزل وی نیز بپیراییم، بقیه آثارش بسیار شایسته توجه است.**

**بسیاری ازتک بیت های اشعار او حکم ضرب المثل را پیدا کرده و ابیات دیگری از او به دلیل شهرت فراوانی که یافته به نام شعرای دیگر آن زمان نیز مشهور شده است. از جمله بیت زیر بصورت ضرب المثلی در آمده که بیشتر مردم آن را از بر دارند از یغماست:**

**گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله‌ی من**

**آنچه البته به جایی نرسد فریاد است**

**همچنین یغما بسیاری از ضرب المثل‌های متداول را به خوبی در اشعار خود بکار گرفته است.**

**[](http://2.bp.blogspot.com/-Silb7qOoyy0/UhTmHLsAPhI/AAAAAAAAS4E/3FYeyRyX2qc/s1600/yaghma+a.jpg)**

**در باره خورو بیابانک زادگاه یغما جندقی**

[](http://1.bp.blogspot.com/-ZUUpwGHNiMw/UhnG361s5II/AAAAAAAAS9s/jygspjj-2is/s1600/yaghma+jandaghi.jpg) **بیابانک, نام متأخر ناحیه ای قدیمی در دشت کویر و نیز دهستانی به همین نام در استان اصفهان  ناحیة بیابانک . ناحیه ای قدیمی (تقریبا برابر با بخش خور و بیابانک امروزی ) در حاشیة جنوبی دشت کویر \* که در گذشته بر سر راه اصفهان (نایین ) به خراسان (نیشابور) قرار داشت . در اصل ناحیة بیابانک قسمتی از بیابان بزرگ و قدیمی است که در منابع عربی از آن به نام «مفازه » یاد شده است . بیابانک به عنوان یک اصطلاح جغرافیایی به معنای بیابان کوچک یا نیمة کویر است و این نام در منابع و مآخذ قبل از قرن دهم دیده نشده است (هدین ص 562 حکمت یغمائی ص 96 .  
نشانه هایی از مسکونی بودن این منطقه پیش از اسلام وجود دارد از جمله آتشکده ای در نزدیکی مهرجان / مهرنجان . بعلاوه جندق در این منطقه به زندان انوشیروان معروف است و گنبدی قدیمی به نام «هشت درب » متعلق به دورة ساسانیان دارد ( د. اسلام چاپ دوم ذیل ماده حقیقت ص 351). به روایتی در صدر اسلام فرش ابریشمی بافت جندق تا بازار مکه راه یافته بود ( رجوع کنید به مقدسی اردبیلی ص 383). فرای دربارة اسلام آوردن مردم این منطقه دو روایت نقل می کند که صحت هردو محل تردید است . در یکی از این روایتها مسلمان شدن مردم این ناحیه به زمانی بازمی گردد که عربها در تعقیب یزدگرد سوم بودند و براساس روایت دیگر پذیرش اسلام در این منطقه به آغاز قرن سوم در عهد امام رضا بازمی گردد ( د. اسلام همانجا)**

**در قرن چهارم اصطخری (ص 229 231) آن را «جرمق » و موضع سه دیه معرفی کرده است . ابن حوقل (ص 144) آن را سه ده نزدیک به هم ضبط کرده است . به نوشتة وی در این ناحیه سه ده جرمق (گرمه ) بیادق / بیاذق / پیاده (امروزه آبادی بیاضه / بیاضیه ) و ارابه (احتمالا آبادی ایراج کنونی ) در کنار راه بیابان (کویر) قرار داشت . همچنین وی می نویسد: «تا جرمق چهار منزل و هر دو یا سه فرسخی گنبدی و برکة آبی است ... در آنجا خرما و کشت و چارپایان بسیار بود.» وی جمعیت آنجا را هزار تن ذکر کرده است . در اواخر همین قرن مقدسی (ص 437 )جرمق را حاصلخیزترین و پردرخت ترین و ارزانترین شهرها آورده است . به نوشتة وی (ص 46) گروهی می گویند آتش حضرت ابراهیم علیه السلام در جرمق بوده است . ناصرخسرو در نیمة اول قرن پنجم راه نایین به کرمه / گرمه را 43 فرسنگ ضبط کرده و آن را در ناحیة بیابان آورده است . به نوشتة او در آن ناحیه ده دوازده پاره دیه با آب و هوای گرم قرار داشته و در هر دو فرسخی در مواضعی که شورستان نبوده گنبدکها و مصانع (محل جمع شدن آب باران ) ساخته بودند که علاوه بر استراحتگاه راهنمای مسافران بوده است . به روایت وی این ناحیه در دست امیر گیلکی ] ابوالحسن گیلکی بن محمد امیر اسماعیلی مذهب طبس [ بوده و او برای جلوگیری از غارت کوفجان کوفج کوچ و بلوچ در بیادق که حصاری نیز داشته نایبی منصوب کرده بوده است ناصرخسرو یادآور می شود که به واسطة حضور این امیر راهها ایمن بوده است .وی از ریگهای روان و عظیم آن ناحیه و رباط زبیده / مرامی که پنج چاه آب داشته یاد کرده است و می نویسد که اگر این رباط و آب نبود کسی از آن بیابان نمی توانست عبور کند (ص 139ـ140). از این مطالب چنین برمی آید که ظاهرا این ناحیه از توابع طبس و نیز قلعة بیاضه از پایگاههای اسماعیلیه بوده است ( رجوع کنید به حکمت یغمائی ص 53 ـ54 134). در قرن هفتم جرمق را شهری در فارس آورده اند (یاقوت حموی ج 2 ص 64). گفته های یاقوت در قرن هفتم (همانجا) و حمدالله مستوفی (ص 142) در قرن هشتم دربارة جرمق تکرار مطالب جغرافی دانان قرن چهارم است.**

[](http://2.bp.blogspot.com/-8T3WnQa-SCE/UhTmQpzfONI/AAAAAAAAS4M/PFeWZQpYDwE/s1600/z1.jpg)

**پس از قرن هشتم اطلاعات چندانی از این ناحیه در دست نداریم ولی در دورة صفویه شاه عباس اول از همین راه عازم مشهد شد و در مسیر خود به شنهای روان برخورد و دستور داد تا برای راهنمایی مسافران ستونهای آجری در این ریگزار برپا کنند. همچنین به دستور او برای آسایش زوار مشهد رضوی مزرعه و رباطی احداث کردند که به مزرعة «عباس آباد» معروف است . در 1007 نیز سپاهیان وی از همین مسیر به خراسان رفتند ( دایرة المعارف فارسی ذیل ماده باستانی پاریزی ص 93 هنر یغمائی ص 46 فلسفی ج 4 ص 1445). در همین دوره خواجه حمام الدین نامی در آنجا ریاست داشت (یغمائی 1303ش ص 414). همزمان با به قدرت رسیدن آقامحمدخان (1193ـ1222) امیراسماعیل خان عرب عامری تا 1222 در آنجا حکومت می کرد و آثار و ابنیه و املاک زیادی از خود به جا گذاشت . سپس پسرش امیررفیع خان تا 1238 در آنجا حکومت کرد که به سبب متشنج کردن اوضاع جندق و بیابانک نوروز علیخان مأمور قلع و قمع او شد. نوروز علیخان اشرار بلوچ منطقه را نیز در 1254 سرکوب کرد (همانجا هنر یغمائی ص 120 157ـ 158). این نواحی از حملات بلوچها که تا 1338 نیز ادامه داشت**

[](http://2.bp.blogspot.com/-OVoPC20G9WI/UhnGs62hWwI/AAAAAAAAS9k/v5JW7mU2QoM/s1600/yaghma+jandaghi+3.jpg)

**صدمات زیادی دید.**

**در اواخر 1325 عده ای راهزن در جندق و بیابانک به تاخت و تاز و راهزنی می پرداختند که به «دزدهای حسن » شهرت یافته بودند (هنر یغمائی ص 136). نایب حسین کاشی نیز در 1327 کویر بیابانک را به دلیل حصار طبیعی آن مرکز خود قرار داد و به مدت سه سال به همراه پسرانش دهات منطقه را غارت کرد و به آتش کشید ولی نتوانست قلعة بیاضه را تسخیر کند. پس از وی نیز منطقه گرفتار غارت رمضان خان باصری و ایل وی شد. در 1337 نیروهای قوام السلطنه والی خراسان رمضان خان و افرادش را از منطقه بیرون راندند (همان ص 6 70 131ـ132 155ـ157 یغمائی 1303ش ص 414ـ415). ظاهرا علت این غارتگریها محروم بودن این ناحیه از بودجة مملکتی بود و ازین رو نایب الحکومه به عناوین مختلف از مردم اخاذی می کرد.**

**بعدها با کوشش حبیب یغمائی بودجة مخصوص و معینی به آنجا اختصاص داده شد. همو اهالی جندق و بیابانک را فقیر و زحمتکش معرفی کرده و آورده است که هر کس می توانست از املاک خود ارتزاق کند جزو متمولان و اشراف محل محسوب می شد (1303ش ص 412 415).**

**[](http://2.bp.blogspot.com/-6qebGfMegcI/UhTmisOgEhI/AAAAAAAAS4U/5iN_ahWXdY4/s1600/529864_145835azdyb3d5b1002c48_F_475x570.jpg)**

**جندق و بیابانک در دورة ناصری به قرای سبعه معروف بود. این هفت قریه عبارت بود از: جندق فرخی خور بیاضیه اردیب ایراج و مهرجان . اعتمادالسلطنه جمعیت این ناحیه را 500 2 تن ذکر کرده است . وی می نویسد: در سالهایی که برف زیاد می آمد تخمی شبیه به تخم یونجه که اهالی به آن «معاش » می گفتند می رویید و اهالی آن را آرد می کردند و نان می پختند. در زمان او حرفة اهالی ساختن مشک آب و نیم چکمه ای به نام «عربی » بود (ج 4 ص 2260ـ2261). مک گرگور که در 1292/ 1875 از منطقة بیابانک دیدن کرده می نویسد که بیابانک در وسط کویر واقع نیست و پنجاه مایل با آن فاصله دارد (ج 1 ص 94). در آن زمان بیابانک از بخشهای سمنان بود و ده روستا داشت . در 1340 ش به نوشتة حقیقت (ص 267) بیابانک به کلیة دهات این منطقه بویژه به آبادی بیاضیه 59کیلومتری «رباط پشت بادام \*» اطلاق می­شد.**

**از آثار باستانی و تاریخی این ناحیه قلعة بیاضیه (نارنج قلعه ) به سبک دورة ساسانی است . زیربنای این قلعه حدود هزار مترمربع است . داخل قلعه اتاقکها و راهروهای پیچ در پیچ در پنج طبقه دیده می شود که سابقا انبار غله بوده است . در کنار دیوار قلعه مسجدی قرار دارد که در قرن هشتم استاد دهنوی آن را مرمت کرده است . همچنین ساختمان مخروبه ای به نام «هفت برادران » و مقبرة امامزاده ابراهیم منسوب به یکی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام در این ناحیه قرار گرفته است . در گرمه محلی مشهور به «قبرستان کشته ها» قرار دارد که به روایتی گورستان کسانی است که در جنگ علویان و قوای سهراب گبر ] ؟ [ در این محل کشته شده اند. در مهرجان مزار عارف و صوفی بیابانکی شمس الدین حاجی محمدشاه از قرن هشتم به جای مانده است (حقیقت ص 352ـ353 حکمت یغمائی ص 81 83 ـ84 86) .**

**در فرخی مسجدی قدیمی با گنبد و ایوانی بزرگ و ساختمانی به نام «عمارت شیخ » که بسیار قدیمی است وجود دارد. آثار چند چهارطاقی در گورستان فرخی دیده می شود که یکی از آنها به «پیر» معروف است و جنبة تقدس دارد. در اردیب زندانی معروف به دیوان خانة مسعود لشکر یاغی حاج ابراهیم بیک پسر قدرت الله نایب الحکومه جندق و بیابانک قرار دارد که بنای آن از ساروج است (حقیقت ص 351ـ353 حکمت یغمائی ص 80 برای آثار تاریخی خوررجوع کنید به خور .   
به دلیل محصور بودن این منطقه در کویر نمک بسیاری از آداب و رسوم قدیمی در آنجا محفوظ مانده است از جمله بزرگداشت آخرین شب ماه اسفند معروف به «شب بی بی هور» که اهالی معتقدند در این شب فرشتة برکت به خانة آنها فرود می آید و بر برکت آنها می افزاید. همچنین تا دهه های اخیر جشن «سده » در این ناحیه مرسوم بود و در خور و برخی روستاها با افروختن آتش این روز را جشن می گرفتند (حکمت یغمائی ص 411ـ413 نیز رجوع کنید به خور).  
دهستان بیابانک . واقع در بخش خور و بیابانک در شهرستان نایین استان اصفهان در قسمت جنوبی دشت کویر. از شمال به دهستان جندق \* از جنوب به دهستان نخلستان و از مغرب به دهستان چوپانان (در بخش انارک ) محدود است**

**[](http://4.bp.blogspot.com/-tLAmJ0VS3kQ/UhXFVIv2ymI/AAAAAAAAS6M/GNzCAF4sEUw/s1600/zz.jpg)**

**. شهرستان طبس در مشرق آن قرار دارد. مرکز آن فرخی و شهر آن خور است . دارای نوزده آبادی است . از ارتفاعات مهم آن کوه کبود هفت چنگ و گودگاه را می توان نام برد. گود جگارگ در شمال آبادیهای طاهرآباد و میان آباد واقع شده است . تپه های شنی در این دهستان دیده می شود. رودشور خور در این دهستان جریان دارد. این رود در 35 کیلومتری شمال شرقی شهر خور به دشت کویر می ریزد (جعفری ج 2 ص 303). آب موردنیاز برای کشاورزی و آشامیدن اهالی از چاه نیمه عمیق آب انبار و کاریز به دست می آید. از حیوانات بز کوهی قوچ میش آهو کفتار گرگ روباه شغال خرگوش و از پرندگان کبک دارد. از گیا درخت بنه گل تلخو آویشن پرسیاوش روناس گز تاغ قدومه و کلپوره در برخی آبادیها دیده می شود. محصولات عمدة آن گندم جو پنبه ارزن تخمة آفتابگردان پسته سنجد خرما انجیر زردآلو و بادام کوهی است . طناب بافی و فرشبافی با طرح نایینی از صنایع دستی آن است . اهالی عمدتا به دامداری و باغداری مشغول اند. راه اصلی نایین ـ طبس و نایین ـ دامغان از آن می گذرد.**

**از نظر اداری و سیاسی جندق و بیابانک تا اواخر حکومت فتحعلی شاه قاجار (1212ـ 1250) ضمیمة یزد بود. در 1240 تابع ایالت کومس (دامغان و سمنان ) و در 1337 تابع ایالت خراسان و سیستان شد. از 1301 تا 1306 ش ولایتی مستقل بود و در همین سال دوباره جزو خطة یزد شد. در 1327 ش به صورت یکی از بخشهای شهرستان نایین در استان اصفهان درآمد (هنر یغمائی ص 117). در 1332 ش دهستان جندق و بیابانک در بخش خور و بیابانک جزو شهرستان نایین به شمار می آمد (رزم آرا ج 10 ص 58). در 1345 ش بخش خور و بیابانک مشتمل بر جندق و ناحیة بیابانک بود ( دایرة المعارف فارسی ذیل ماده ). طبق تصویبنامة هیئت وزیران در خرداد 1369 دهستانهای بیابانک جندق و نخلستان در بخش خور و بیابانک در شهرستان نایین از استان اصفهان تشکیل شد.**

|  |
| --- |
| [https://4.bp.blogspot.com/-lX1_z8UVz3k/UhTmrFLEwNI/AAAAAAAAS4c/vog4h3ZQ6jI/s320/HONAR+3.jpg](http://4.bp.blogspot.com/-lX1_z8UVz3k/UhTmrFLEwNI/AAAAAAAAS4c/vog4h3ZQ6jI/s1600/HONAR+3.jpg) |
| **میرزا اسماعیل هنر دوم. اسم بنده نیز به دلیل علاقه و احترام پدر من** | **به او اسماعیل شد!** |

**آبادی فرخی مرکز آن در هفده کیلومتری شمال غربی خور در ارتفاع 806متری واقع است . آب و هوای آن گرم و خشک است . از کوههای مهم آن کوه «برچو» در شمال و کوه «دهنة حسن سوخته » در مغرب آبادی دیده می شود. رود فصلی شور در آن جریان دارد. روناس آن معروف است . ظاهرا این آبادی از بناهای پسر فرخ زردشتی ] ؟ [ است و به همین دلیل فرخی نامیده شده است (یغمائی 1303ش ص 409 ایران . وزارت دفاع . ادارة جغرافیائی ارتش ج 62 ص 17). آثاری از دهکدة سلمگان که قدیمتر بوده به جا نمانده است . مسجد جامع این آبادی در 1256 به همت حاج سیدمیرزا جندقی (مجتهد و قاضی جندق و بیابانک ) ساخته شده است . این آبادی زیارتگاهی به نام شیخ عبدالله صالح دارد و آثار تاریخی نیز در آن دیده می شود ( رجوع کنید به بخش اول مقاله حکمت یغمائی ص80 .**

**خور در 58 درجه و 20 دقيقه طول جغرافيايي و 32 درجه و 47 دقيقه عرض جغرافيايي قرار دارد . فاصله آن از مرکز استان ( اصفهان ) 420 کيلومتر است . آب خور از قنات هاي  کلاغو  و  دهزير و چشمه درياشو تامين مي شود .**

**(گرد آوریمعصومه بادنج)**

**منابع :**

**ابن حوقل صورة الارض ترجمة جعفرشعار تهران 1345ش ابراهیم بن محمد اصطخری کتاب مسالک الممالک چاپ دخویه لیدن 1967 محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه مرآة البلدان چاپ عبدالحسین نوائی و میرهاشم محدث تهران 1367ـ 1368ش ایران . وزارت دفاع . ادارة جغرافیائی ارتش فرهنگ جغرافیائی آبادیهای کشور جمهوری اسلامی ایران ج 62: فرخی تهران 1364ش ایران . وزارت کشور. معاونت سیاسی و اجتماعی . دفتر تقسیمات کشوری سازمان تقسیمات کشوری جمهوری اسلامی ایران تهران 1376ش محمد ابراهیم باستانی پاریزی سیاست و اقتصاد عصر صفوی تهران 1367ش جدیدترین نقشة راهها و تقسیمات کشوری جمهوری اسلامی ایران مشهد: مؤسسة جغرافیایی و انتشارات ماهوان 1377ش عباس جعفری گیتاشناسی ایران ج 1: کوهها و کوهنامة ایران ج 2: رودها و رودنامة ایران تهران 1368ـ 1376ش عبدالرفیع حقیقت تاریخ قومس تهران 1362ش عبدالکریم حکمت یغمائی بر ساحل کویر نمک تهران 1370ش حمدالله بن ابی بکر حمدالله مستوفی کتاب نزهة القلوب چاپ گی لسترنج لیدن 1915 چاپ افست تهران 1362ش دایرة المعارف فارسی به سرپرستی غلامحسین مصاحب تهران 1345ـ1374ش حسینعلی رزم آرا فرهنگ جغرافیائی ایران (آبادیها ) ج 10: استان دهم ( اصفهان ) تهران 1355ش نصرالله فلسفی زندگانی شاه عباس اول تهران 1364 ش مرکز آمار ایران سرشماری عمومی نفوس و مسکن 1375: شناسنامة آبادیهای کشور استان اصفهان شهرستان نائین تهران 1376ش احمدبن محمد مقدس اردبیلی حدیقة الشیعة تهران 1353ش محمدبن احمد مقدسی کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم چاپ دخویه لیدن 1967 چارلز متکاف مک گرگور شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان ج 1 ترجمة مجید مهدی زاده مشهد 1366ش ناصرخسرو سفرنامة ناصرخسرو علوی برلین ] تاریخ مقدمه 1341 [ چاپ افست تهران ] بی تا. [ نقشة تقسیمات کشوری ایران تهران : گیتاشناسی 1377ش نقشة تقسیمات کشوری سال 1370: استان اصفهان تهران : مرکز آمار ایران ] بی تا. [ سون اندرس هدین کویرهای ایران ترجمة پرویز رجبی تهران 1355 ش اسماعیل هنر یغمائی جندق و قومس در اواخر دورة قاجار چاپ عبدالکریم حکمت یغمائی تهران 1363ش یاقوت حموی معجم البلدان چاپ فردیناند ووستنفلد لایپزیگ 1866ـ1873 چاپ افست تهران 1965 حبیب یغمائی «شرح حال یغما» ارمغان دورة 5 ش 7و8 (مهر و آبان 1303) همو «واحة جندق و بیابانک یا کویرنشینان مرکزی » مجلة مردم شناسی دورة 2 (فروردین و اردیبهشت و خرداد 1337)**

[](http://3.bp.blogspot.com/-eQFKCECCD-Y/UhTm0sLNZmI/AAAAAAAAS4k/JWnjV0tKVok/s1600/y.honar.jpg)

**ولادت و دوران کودکی یغما**

**ميرزا رحيم يغما، پسر حاجي ابراهيم قلي به سال 1196 ه. ق. در يک ولايت بسيار فقير و کم جمعيت ايران، منطقه خور بيابانک دهکده خور از توابع جندق، که هم اکنون در کویر نمک و از توابع استان اصفهان است به دنيا آمد.**

**پدر یغماحاج ابراهيم قلي فرزند كربلا ميرزا خان اهل اردكان يزد بود.او داراي سه پسر و هفت دختر بوده است.نام فرزندان او این چنین ثبت شده است .ميرزا رحيم ( يغما) ،ميرزا ابو محمد،يعقوبعلي،معصومه،.تاج خانم،فاطمه،مريم،.طوبي،.زهراوصديقه.**

**یغما فرزند بزرگ ابراهیم قلی بود.روزگار کودکي وي با رنج و سختي فراوان گذشت. ازسن شش هفت سالگي کار مي کرد . در بيرون ده و در بیابانهای وسیع اطراف شتر مي چراند، تا برای معاش خانواده خود همیاری کند. نوشته اند روزي يغما با شتران خود در دشت مشغول حرکت بود، امير اسماعيل خان عرب عامري(ازریشه های اصلی خاندان عامری در خور و بیابانک) که يکي از مالکين عمده و فرمانرواي آن سامان بود، بر او بگذشت و او را نزد خود خواند و پرسشها کرد. يغما جواب گفت و امير را حاضر جوابي و ادب او پسند افتاد. امير او را از پدرش طلب نمود و یغما را نزد خود برد و پسر خود خواند و به تربيتش همت گماشت و همین حادثه موجب شد سرنوشت یغما دیگرگون شود.**

**نخستین شعری که یغما سرود**

**اولين شعري كه يغما سرود، در 12 سالگي بود او از همان دوران کودکی داراي غريزه شاعري بود و در همان موقعيت سنَي احساساتي لطیف داشت و به دختركي هم سن و سال خود عشق مي ورزيد. آن دختر هم متوجه بوده كه يغما عاشق اوست. شدت عشق يغما به اين دختر طوري بوده كه دلش مي خواست يكي دوبار در روز دخترک را ببینید و به سراغ او میرفت. يك روز كه دختر مشغول پختن نان است، يغما از گوشه اي به تماشاي معشوق کوچک میایستدو اين رباعي را كه اولين شعر اوست مي سرايد:**

**از دور نظاره مي كنم پشتت را**

**چشمك زدن و خمير در مشتت را**

**ناني بپز و نانك گرمم بفرست**

**تا بوسه زنم جا يك انگشت تو را**

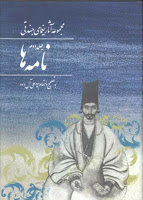
**در هر حال يغما طی چند سال خواندن و نوشتن و رسوم و کمالات مرسوم را از سواري و تيراندازي آموخت و در شمارمنشیان وپیکهای پدرخوانده خود درآمد و چندي نگذشت که امير به استعداد فوق العاده اين جوان در نويسندگي پي برد و وي را منشي خصوصي خود ساخت. در اين هنگام بود که يغما براي بطور جدی و دایمی با تخلص " مجنون " به سرودن اشعار آغاز کرد.**

**شکنجه یغما و غارت اموال او**

**در سال 1216 ه. ق. مناسبات اسماعيل خان با دولت تيره شد و دولت مرکزی، سپاه بر سر او فرستاد. اسماعيل خان در جنگ شکست خورد و به خراسان گريخت و دارايي او به دست فاتحان افتاد و مردي به نام جعفر سلطان از طرف سردار ذوالفقار خان حاکم سمنان و دامغان برايرسیدگی به امور جندق گمارده شد. جعفر سلطان بودن جواني باسواد و شايسته مانند يغما را در سپاه خود لازم دانسته، منشي جوان را به کار سربازي و سپاهيگري واداشت. اما يغما به اين ظلم فاحش تن در نداد و به حمايت خود سردار به منشيگري او منصوب شد و شش سال با اين سمت نزد او ماند و روزگارش بالا گرفت. اما اين ترقي براي او مايه نکبت و وبال شد، همکاران يغما بر وي رشک بردند و نزد سردار که مردي تند خو و بد زبان بود از او سعايت کردند تا سردار بر وي خشمگين شد و به چوبش بست و او رابه سختی شکنجه داده و در سياهچال انداخت و کساني براي ضبط دارايي و سرکوبي خويشان او به جندق فرستاد. بدینگونه تمام اموال و دارائیهای یغما به غارت رفت و از اینرو او تخلص شعری خود را از مجنون یه یغما یعنی غارت تغییر داد**

**نمی گویم به بزمم باش، ساقی می به مینا کن**

**چو با یاران کشی می یاد خوش آشامی ما کن**

[](http://4.bp.blogspot.com/-xNa16oBK6Lc/UhTockQM9gI/AAAAAAAAS4w/AKCivx1GlKc/s1600/z3.jpg)**به من از مال دنیا یک تخلص مانده، مجنون است**

**بکار آید گر ای لیلی وش  آن را نیز یغما کن**

**سفرها و آوارگی ها**

**شاعر پس از خلاصي از زندان ، جامه درويشي پوشيد و سالها " از بيداد سردار در فراخاي ايران در بدر بود و هر ماه و هر هفته پيدا و نهفته به مرزي ديگر پاي فرسا و آسيمه سر"، یغما در این دربدریها و سفرها نقاط مختلف ایران راد ید و مردمان را تجربه نمود و خوب و بد سرزمین خود را شناخت.**

**در اين ميان سفري هم به بغداد و کربلا رفت تا آنکه سرانجام " بيگناهي او و روسياهي بدخواه " روشن شد و سردار " اندک اندک از ديو خويي باز آمد و به مردم رويي انباز گشت " و با شاعر " از آن بيش که شايد و در بند ستايش آيد، ساز سازش و شناخت و راز مهر و نواخت سرود و ديگر هر کس هر چه گفت گوش نداد" و يغما به زادگاه خود بازگشت. و چون اقامت در جندق و ياد روزهاي پيشين و ظلم و ستمي که بر او و خانواده اش گذشته بود، بر وي سخت ناگوار و از هر کاري بيزار بود. لاجرم شش ماه بعد، از راه يزد روانه تهران شد. به حکم تصادف با حاجي ميرزا آقاسي، وزير مقتدر ايران، ملاقات کرد. وزير که با همه علايق دنيوي ميل وافر به تصوف داشت و خود را از صوفيان صافي عقيدت مي دانست، به زودي مريد او شد. ستاره اقبال يغما از سر نو اوج گرفت و با سلطه و نفوذي که در وزير داشت، به زودي در دربار محمد شاه داراي عزت و احترام و صاحب نام و نشان شد. ولي از اين قدرت و نفوذ استفاده نکرد و يگانه عطيه اي که از شاگرد عاليقدر خود پذيرفت، وزيري حکومت کاشان بود.**

**واقعه کاشان و تکفیر یغما**

**در موقع اقامت وي در کاشان واقعه ننگيني اتفاق افتاد. يغما اين واقعه را در منظومه اي به نام خلاصةالافتضاح به رشته نظم کشيد و استعداد خود را در هجاگويي به بروز رساند. خانواده اي که تحقير شده بود، به تمام وسايل متشبث شد که گويند انتقام بکشد. رشوه و افترا کار خود را کرد امام جمعه کاشان او را به شرب خمر و بي اعتنايي به قواعد شرع متهم کرد و در نماز جماعت بي دين و مرتدش خواند. از طرف ديگر جمعي به حمايت از او برخاستند و حاجي ملا احمد نراقي، روحاني دانشمند مشهور که محکمه فتوي داشت، در اين راه کوشش فراوان کرد و يغما بر حسب ظاهر به جهت رفع تهمت توبه کرد و لباس زهد پوشيد.**

**اين دو غزل محصول همان زمان است:**

**بهار ار باده در ساغر نمي کردم، چه مي کردم؟**

**ز ساغر گر دماغي تر نمي کردم، چه مي کردم؟**

**هوا تر، مي به ساغر، من ملول از فکر هشياري**

**اگر انديشه ديگر نمي کردم، چه مي کـــردم؟**

**تا آنجا که:**

**ز شيخ شهر جان بردم به تـــزوير به مسلماني**

**مدارا اگر به اين کافــر نمي کردم، چه مي کردم؟**

**اما اين همه سودي نبخشيد و يغما ديگر نتوانست در کاشان بماند و ناچار باز از خانه و خانمان خود دست کشيده و به سير و سياحت پرداخت و چندي در هرات زيست و بالاخره درحدود هشتاد سالگي به ميهن خود بازگشت و روز چهارشنبه 16 ربيع الثاني از سال 1276 ه. ق. مطابق با بیست و یکم آبان 1238شمسی ومطابق با دوازده نوامبر 1859در ده خور درگذشت و همانجا نزديک مقبره سيد داود از مقدسین ان دیار به خاک سپرده شد.**

**نثر يغما**

**آثار منثور يغما عبارت از همان مجموعه نامه هاي فراوان اوست که به پسران متعدد خود ( ميرزا اسماعيل هنر، ميرزا محمد علي خطر، ميرزا احمد صفايي و ميرزا ابراهيم دستان ) و بعضي از شاهزادگان و دانشمندان و دوستان و کسان خود نوشته است. اين نامه ها که ثلث ديوان او را در بر گرفته، اگر چه بسيار مغشوش و مکرر و متاسفانه از قيد تاريخ آزاد و به علاوه همچنانکه ذکر شد، با منشآت ديگران در آميخته است، ماخذ گرانبهايي است براي مطالعه و تحقيق در احوال مولف يغما در اين نامه ها از کسان زيادي که بعضي از آنان اشخاص شناخته اي هستند، نام مي برد؛ از شاهزادگان سيف الدوله و بهاءالدوله و از حاج محمد اسماعيل ، يار ديرينه و جامع ديوان خود، به نيکي ياد ميکند؛ قاآني را « داراي سخن و داناي کهن » و فاضل**

**[](http://4.bp.blogspot.com/-s0j1LJ8K-8w/UhTomp3--yI/AAAAAAAAS44/X6SaCxtFWRs/s1600/z2.jpg)**

**خان گروسي را « مهربان خداوند » و خود را نــســبــت بـــه او « مملوک ارادتمند » مي نامد.**

**یغما و زبان عربی**

**يغما از زبان عربي بيزار بوده و بسياري از نامه هاي خود را به پارسي « سره » نوشته، بدين قرار که به جاي کلمات رايج عربي لغات فراموش شده فارسي به کار برده است. شايد علت اين امر آن باشد که وي تحصيلات عميق نکرده و به رموز دستور زبان و ادبيات عرب به حد کمال آشنا نبوده است. چنانکه خود در نامه اي به يـــکـــي از دوســـتـــان گـويـد « دريغا که عربي ندانم و بيسوادان را فضيلت فروشي بي ادبي است » اما اين عدم تبحر در زبان و ادب عرب موجب شده که زبان ملي فارسي را به خوبي فرا گيرد و بنابراين تنها به تحقيق و تتبع در دواوين اساتيد سخن قناعت نکرده، بلکه فرهنگ بزرگ " برهان قاطع " را با دقت و حوصله زياد تصفح ظاهرا تکلمه اي نيز بر آن نوشته است.**

**يغما در نتيجه اين مطالعات عاقبت معتقد شده که ايرانيان مي توانند از لغات عربي بي نياز باشند.**

**شعر يغما**

**يغما شاعري است بسيار سخن. اشعاري که از وي باقي مانده عبارت است از دو مجموعه غزليات  قديمه و جديده، پنج منظومه کوتاه هزلي و مقدار زيادي مراثي و قطعات و ترجيعات و رباعيات.**

**اين اشعار را مي توان از حيث مضمون به چهار دسته تقسيم کرد:**

**1- غزليات معمولي نسبتاً شيوا و دلپذير که به سبک قدما سروده شده و مي رساند که گوينده در هنر شاعري قدرت و استعداد کافي داشته است.**

**2- هزليات که از همه آثارش جالبتر و شهرت وي در حقيقت مرهون آنهاست و عبارتند از: "سرداريه" که براي سرگرمي سردار ذوالفقار خان سروده، و آن غزلياتي است که بدون پيوستگي خاص در کنار هم قرار گرفته و همه با دشنامهاي رکيک و قبيح شروع و به مدح سردار ختم مي شود؛ "قصابيه" و "احمدا"، که هر دو از حيث شکي و مضمون تفاوتي با سرداريه ندارند؛ مثنوي "خلاصةالافتضاح"، که ذکر آن گذشت؛ مثنوي "صکوک الدليل"، که در هجو سيد قنبر روضه خوان ساخته و او را رستم السادات ناميده؛ و بسياري قطعات و ترجيعات و رباعيات در هجو و هزل.**

[](http://2.bp.blogspot.com/-iIDxCgzjTeA/UhTq1YCcYJI/AAAAAAAAS5E/GGqADRBsNOk/s1600/z4.jpg)

**اشعار هزلي يغما از حيث صنعت شعري دست کمي از غزليات او ندارد و صفت مميزهً آنها همان فضاحت فوق العاده و دشنامهاي بي پرده اي است که در سطر سطر آنها ديده مي شود. هزليات يغما شايسته بازگفتن و ترجمه کردن به زبانهاي ديگر نيست. سرتاسر اين اشعار از فحشهاي زشت بازاري و بيرون از حد ادب پر است. تکيه کلام شاعر در هزليات " زن قحبه " است که حتي خودش را نيز بدين صفت مي خواند و اين لطيفترين ناسزايي است که وي در هزليات خود بکار مي برد. يغما سرتاسر دنيا را از زمين و آسمان و پيدا و نهان، از باختر تا حدود خاوران " زن قحبه باز" مي داند و در نظر وي غير از "ارواح مکرم" آنچه از دور و نزديک در نظر آيد، همه زن قحبه و زن قحبه نهادند. يغما حتي از " حساب بار رستاخيز يزدان " تعجب مي کند که براي اين " زن قحبه خر مردم " چه درگاه و ديواني برپا کرده است!**

**اما نبايد فراموش کرد که اين نفرت و اکراه و اين بدگويي و فحاشي ناشي از فساد و آلودگي محيطي است که شاعر در آن زندگي مي کرده است. راست است که يغما در اغلب موارد به فکر انتقامجويي شخصي است و از اين حيث به هجاگويان مکتب قديم مي پيوندد، اما هيچ شاعر و هجو نويسي تا روزگار يغما معايب و مفاسد زمان خود را مانند او بيرحمانه فاش نکرده است.**

**شعراي رند و قلندر ايران مانند حافظ و هم مکتبان او از دست کساني که در محراب و منبر جلوه مي کنند، هميشه خون به دل و ناله بر لب داشته اند. اما بدگويي يغما از دين فروشان و رياکاران رنگ و آهنگ ديگري دارد. زباندرازي جسورانه او به شيخ و صوفي و واعظ و همچنين متوليان امور زمان خود دشنام ساده نيست، بلکه حمله اي است به وضع کهنه و فرسوده کشور و همه کساني که مسبب، يا سررشته دار آن هستند. يغما به حوادث و پيشامدهايي که او را ناراحت و مشوش داشته اند، توجه دارد، ولي براي پيکار با علل فساد و ريشه کن کردن آن مجهز نيست. وي که باز آمده محيط خود و پرورش يافته سنن قديمه است، آن وسعت نظر را ندارد که به کنه امور پي ببرد.  اين است که بر همه خشم مي گيرد و از همه کس بيزاري مي جويد و بانگ فرياد او به هر سوي کشور پراکنده مي شود و به گوش ديگر نيکمردان و چاره جويان ايران مي رسد.**

**3- اشعار مملو از ياس و بدبيني که دنباله يا عکس العمل طبيعي همان جوش و خروش احساسات و هيجانات روحي است.**

**عهدي که يغما در آن مي زيست، هنوز از تحولات آينده به دور بود و وضع زمان به وي اجازه نمي داد که هنر اصلي خود را، که عبارت از هزل و هجو و انتقاد بود، در امور و شئون اجتماعي بيازمايد. پس به ياس و بدبيني مطلق باز ميگردد و به انديشه هاي عرفاني، که آنهمه از آنها بيزار بوده، مي گرايد و از فحش و ناســزاگـــويــي و بــه قــول خـود از آن " بيهده گفته ها " توبه و انابه مي کند.**

**4- مراثي يغما، که قسمتي از آنها براي آهنگهاي ضربي ساخته شده و شاعر خود، آنها را نوحه سينه زني يا سنگ زني مي نامد، در ديوان وي جايگاه مخصوصي دارند. شاعر در اينجا از شکل نسبتا جديدي، کــــه در ادبــيــــات فــارسي " مستزاد " ناميده مي شود، بهره مند شده نوع تازه اي از مراثي به وجود آورده است، که به سرودهاي ملي شباهت دارد. اشعار انقلابي بعد از سال 1324 ه. ق. و مقدار زيادي شعرهاي فکاهي که در جرايد عهد مشروطيت مي بينيم، به صورتي که يغما پديد آورده، سروده شده است.**

**[](http://4.bp.blogspot.com/-XObnCfQFB0I/UhTrC53Ns_I/AAAAAAAAS5U/fANeQNEPCcQ/s1600/z6.jpg)**

**يغما نسبت به زمان خود مرد روشنفکري است. او مانند قاآني در محيط خود خفه نشده و تماشاگر مطيع و منقاد حوادث نيست. با کمال خشونت و سرسختي به زندگاني موجود اعتراض مي کند و آنچه را که زشت و پليد و ناپسند مي يابد، به باد فحش و ناسزا مي گيرد. يغما پيشاهنگ گويندگان طنزهاي سياسي آينده است. او زود آمد و سرخورد و اگر يک قرن بعد به دنيا آمده بود، شايد در ميان نويسندگان عهد انقلاب ايران جائی شایسته مي يافت.**

**قطعاتي از هزليات يغما در به طنز گرفتن بهشت**

**چه جنت؟ نه آن جنت اي خوش عمل**

**که در وي روان است شير و عسل**

**سبيل از کنــاري شـــراب طــهـــور**

**ســرا پــا لــب بــــام لــبـــريز حـــور**

**به هر گوشه سالوسکي ديو سالار**

**گـــرفـــته پري پيکري در کــــنـــار**

**ز غوغاي خر صالحان پيش و پــس**

**چــو بــرانـگــبـــيــن ازدحـــام مگس**

**فـــقـــيـــران درافــکــنده سجاده ها**

**تـجـرع کــن از گــونه گــون باده ها**

**به هر محفل اين زمره کـيــسـه بـر**

**شــکــمـهـا ز الــوان فـــردوس پـر**

**يــکــي چـون خــر بـارکـش در وحل**

**فــرو رفــتــه تــا گــردن انـدر عسل**

**يــکــي در تغني، يــکـي در سماع**

**يـکــي در تجرع، يــکــي در جماع**

**يکي همچو دزدان برآورده رخــت**

**پـي مـيـوه بــر شاخـه هاي درخت**

**يــکــي بــر لب کـوثر افتاده مست**

**فرو هشته نظم تماسک ز دست**

**سیمای ظاهری یغما**

**مرحوم خان ملک ساسانی سیمای ظاهری یغما را به نقل از مادرش چنین توصیف کرده است:**

**« بلند بالا و باریک اندام بود . چشمانی نافذ و گیرا داشت. از لبهایش تمسخر و طنز می‌ریخت. موهای سر و ریشش بدون حنا بستن رنگ قرمز داشت. عمدتا کفش تیماج قرمز رنگ می‌پوشید. همیشه عبا را تا میکرد و زیر بغل میگرفت، مگر در مواقع لزوم که بر دوش می افکند. چهره اش بشاش و خندان داشت و گفتارش همیشه با شعر و شوخی و هزل آمیخته بود»**

**فرزندان یغما:**

**یغما از همسرش سروجهان خاتون که به شوخی او را مس مس الدوله مینامید چهار فرزند داشته که سه تن از آنها دنباله رو پدر و از شعرای برجسته و استاد بوده اند. به دلیل زندگی در منطقه ای دور افتاده ، شهرت چندانی نیافته اند.**

**اسمعیل هنر یغمائی(هنر اول)،**

**فرزند ارشد یغما که به سال 1225 ه.ق متولد و سال 1288 ه.ق وفات یافته است . نسخه منحصر به فرد دیوان خطی او در دست است.اسماعیل هنر.پس از تحصیلات مقدماتی راهی کاشان شد و در آنجا از محضر ملا احمد نراقی \_مجتهد معروف\_ استفاده ها برد و سرانجام جهت تکمیل تحصیلات و اخذ درجه اجتهاد رهسپار  کربلا و نجف گردید.هنر اول پس از طی مراحل و اخذ اجتهاد به زادگاهش خور بازگشت و...  اسمعیل هنر یغمائی صاحب دیوان شعر میباشد که در سال 1366 به اهتمام و تصحیح استاد سید علی آل داود از نوادگان یغما جندقی به چاپ رسیده است.**

**در باره بر خورد او و پیشوای نامدار مرام بابیت، سید محمد علی باب نوشته اند، زمانی که هنر در کربلا درس میخوانده از جمله همدرسان وی "سید علی محمد باب"-بنیانگذار بابیه- بوده است ، در سالیان بعد که سید باب ادعای بابیت و امامت نموده و اسمعیل هنر در خور زندگانی را میگذرانده ، سید نامه ای به او نگاشته و وی را با آئین جدید خود دعوت می کند.هنر بعد از دریافت نامه ، دو نامه یکی به گویش "خوری" و دیگری به گویش "فرویگی"\_فرخی\_ برای سید نوشته وپاسخ او را داده است.**

**احمد صفائی یغمائی**

**، در سال 1236 ه.ق متولد و در سال 1314 وفات یافته است. وی بیشتر دوران زندگانی خود را در روستای جندق گذرانده است . صفائی فردی مذهبی بوده و مراثی جالبی سروده است. دیوان اشعار او در سال 1370 توسط استاد سید علی ال داوود تصحییح شده و انتشار یافته است**

**ابراهیم دستان یغمائی**

**ابراهیم دستان ملقب به یغمای ثانییا دوم است که در بین سالهای 1236 تا 1340 متولد شده و در سنه 1310 در اثر ابتلا به وبا درگذشت. دیوان اشعار او برجاست اما مقام ادبی او به پای دیگر برادرانش نمیرسد.**

**محمدعلی خطریغمائی**

**، وی کوچکترین فرزند یغما بود که در جوانی به سمنان رفته و در آنجا فن تلگراف را آموخته و از سوی ناصرالدین شاه به ریاست تلگرافخانه برگزیده شده است.**

[](http://4.bp.blogspot.com/-RWvg5KeYsAM/UhnHh5xq0WI/AAAAAAAAS98/-aUb24vP3Xg/s1600/yaghma7.jpg)

**آثار یغما،جمع آوری آثار یغما ، وچاپ دیوانی بر حرف و حدیث**

**یغما حوصله ای ومیلی به جمع آوری آثار نظم و نثر خود نداشت میسرود میگذشت و یاداشتهایش در دست این و آن بود تا اینکه با شخصی بنام حاجی محمد اسماعیل که علاقه فراوانی به اثار یغنا داشت آشنا شد. این شخص بنا به گفته ی یغما، آثارش را که جسته و گریخته و پراکنده بود، با کوشش فراوان جمع و هرجا که امکان داشت جستجو کرد و از این و آن درخواست نمود و آنها را ثبت و ضبط کرد ولی در زندگانی خود امکان انتشار آنها را نیافت.**

**پس از مرگ حاجی محمد اسماعیل، پسر بزرگش میرزا عبدالباقی طبیب با سعی و کوشش**

**اعتضادالسلطنه، وزیر علوم و صنایع، در مجلد بزرگی به قطع رحلی در سال 1283 هجری قمری در تهران به چاپ سنگی رساند.**

**این حاجی محمد اسماعیل، مردی از اهالی دارالخلافه و به طور فطری سلیم النفس و پاک نیت بود؛ اما از دانش و مطالعه بهره ای نداشت. تنها به جهت اشتیاقش، به جمع آوری آثار پراکنده ی یغما همت کرد و از هر جا و هر کس که نظم یا نثری می دید و می شنید و به ذوق و قیاس خود تصور می کرد که از یغماست، نسخه ای بر می داشت و آن را ضبط می کرد؛ اما تا سالها آن را از همه پنهان داشت.**

**سلطان محمد میرزا سیف الدوله که خود شاعر بود و با عنوان «سلطان» تخلص می کرد و چهل و چهارمین پسر فتحعلی شاه و شاهزاده ای با فضل و دانشی بود و تألیفاتی نیز از نظم و نثر فارسی و عربی دارد و پس از بر تخت نشستن محمد شاه، حدود بیست سال درتهران با یغما حشر و نشر داشت، در مقدمه ای که در سال 1292هجری قمری بر دیوان خود نوشته، می گوید: «مکرر به گوش خود از زبان یغما شنیدم که این دوست عامی ـــ یعنی حاجی محمد اسماعیل ــ مرا در عالم رسوا و بدنام خواهد کرد.خود یغما نیز در نامه ای به ملامحمد حسن اصفهانی که از قضا جزو منشآت او چاپ شده، به این موضوع اشاره کرده، از این کار حاجی محمد اسماعیل شکوه کرده است .حاجی محمد اسماعیل پس از مرگ یغما نیز هر چه هر گروه از مردم از او درخواست می کنند تا نسخه ای از آثار یغما را برای اصلاح و تصحیح و چاپ در اختیارشان بگذارد، راضی نمی شود. تعجب بیشتر زمانی است که پس از فوت حاجی محمد اسماعیل، پسرش میرزاعبدالباقی که خود مردی اهل فضل و از ادیبان معروف دارالخلافه بود، این مجموعه ی پر غلط را به نام یغما چاپ کرد. بعد از چاپ این دیوان، معلوم شد که 79 غزل از آن، متعلق به شاهزاده سیف الدوله، دو سه قطعه از ملامحمد حسن بهرام سمنانی و برخی از منظومات و رسایل میرزا اسماعیل هنر، پسر یغما و قطعه ای که شاهزاده سیف الدوله و هنر با هم نوشته بودند، به نام یغما در آن دیوان ثبت شده است.  
  
نامه های یغمای جندقی**

**آثار نثر یغما، همان نامه های فراوان اوست که اغلب به پسرانش؛ یعنی میرزااسماعیل هنر، میرزا محمد علی خطر، میرزا احمد صفایی و میرزا ابراهیم دستان و برخی از شاهزادگان و دانشمندان و دوستان و خویشانش نوشته است. گرچه این نامه ها که یک سوم دیوانش را شامل می شود، مغشوش و تکراری و بی تاریخ و نیز گاه با نامه های دیگران درآمیخته است؛ اما منبعی گرانبها برای تحقیق و تفحص در شرح زندگانی یغما است. شاعر در این نامه ها از افراد بسیاری که برخی از آنها بسیار معروفند، از جمله شاهزاده سیف الدوله، بهاءالدوله و حاج محمد اسماعیل و شاعرانی چون قاآنی و فاضل خان گروسی، به نیکی یاد می کند و آنها را می ستاید.**

**یغما و زبان پارسی**

**یغما از زبان عربی بیزار بود و بسیاری از نامه هایش را به فارسی سره می نوشت و به جای واژگان متداول عربی، حتی از به کار بردن واژگان مهجور و غیر معمول فارسی نیز دریغ نمی کرد. شاید علتش تحصیلات او و بیزاریش از شیخ و ملا باشد که به دستور زبان و ادبیات عربی تسلط کافی نداشت؛ به طوری که خود در یکی از نامه هایش چنین می نویسد: «دریغا که عربی ندانم و بی سوادان را فضیلت فروشی بی ادبی است. » همین ندانستن زبان و ادبیات عربی باعث شد تا یغما بر زبان فارسی مسلط شده و تنها به تحقیق و مطالعه در دیوانهای شاعران استاد گذشته بسنده نکرده؛ بلکه فرهنگ بزرگ برهان قاطع را به دقت فراوان مورد مطالعه قرار داده و حتی بر آن تکمله ای هم نوشته است.**

**یغما بعد از مطالعات فراوان در آثار پارسی، به این نتیجه رسید که فارسی زبانان می توانند از واژگان عربی بی نیاز باشند. با تمام این حرفها، نمی توان گفت که یغما در آثار نثر خود به کلی از به کاربردن لغات عربی پرهیز کرده؛ بلکه او به جز نامه های «بسیط» و یا نوشته های «پارسی نگار» خود، نامه های به دیگران هم دارد؛ اما ادعایش در این باره محدود به این می شود که در برخی موارد تا آنجایی که امکان داشته لغات عربی کمتری به کار برده است.   
چنین به نظر می رسد که در دوره ی یغما، نهضتی درباره ی پارسی نویسی به وجود آمده بود. این مطلب از نامه ای که یغما به پسرش میرزا احمد صفایی نوشته برمی آید.**

**از یغما آثار فراوانی از نظم و نثر برجاست که فهرست وار به آن اشاره ای می‌کنیم:**

**غزلیات: او در سرودن غزلیات بیشتر به سعدی و حافظ نظر داشته و میتوان سبک او را در غزل سرایی تقلید استادانه از روش دو استاد بزرگ دانست.**

**مثنوی خلاصة الافتضاح: شرح وقایعی که در کاشان رخ داده است.**

**مثنوی صکوک الدلیل: در هجو رستم السادات خواری.**

**مثنوی قاضی نامه: در هجو حاجی سید میرزای جندقی.**

**مراثی**

**نوحه سینه زنی**

**سرداریه: از بهترین آثار یغما در قالب غزل است و شاعر آنها را به نام سردار ذوالفقارخان سمنانی ساخته است .**

**قصابیه: غزلیاتی هجو آمیز با تخلص قصاب.**

**احمدا: این اشعار را با تخلص احمدا سروده و مملو از مطالب هجو آمیز است.**

**ترجیعات: شامل دو سه ترجیع بند مفصل و هر کدام در هجو کسی .**

**قطعات: که اغلب از اشعار برگزیده شاعر است .**

**رباعیات: که به رباعیات سردابیه، قصابیه، انابت نامه و... تقسیم می‌شود.**

**آثار مرادیه: منظومه ای در هجو علیمرادخان تونی است.**

**شبیه حجاج کاشی: منظومه ای هجو آمیز به سبک تعزیه خوانی.**

**منشات ومکاتب: دو بخش است ، نامه هایی که با پارسی سره نوشته شده و نامه های مرکب.**

**آثار متفرقه**

**غزلی از یغما جندقی**

**چه بارهاست به دوش از سبوی باده فروشم**

**که بار منت سجاده برگرفت زدوشم**

**صلاح و تقوی و پرهیز و عقل و دانش و هوشم**

**به جرعه ای تو بخر!،کافرم اگر نفروشم**

**به زلف و کاکلم ای خواجه، گر سریست ببخشا**

**که آن دو سلسله را من غلام حلقه بگوشم**

**گواه مستی و هشیاری این نه بس، که تو زاهد**

**مرا زعربده کشتی و من هنوز خموشم**

**چه سود پند که هر پنبه ای که ساقی مجلس**

**گرفت از لب مینای می نهاد به گوشم**

**امام شهر بپرداخت تن زخرقه هستی**

**قبای عید مرا گو بیاورند! بپوشم**

**بگو به پادشه از من کزین معامله بگذر**

**گدائی سرکویش به سلطنت نفروشم**

**مرا مگوی که یغما چرا خموش نشستی**

**بگو ز ناله چه حاصل چو نشنوند خروشم**